

تحلیل طبقاتی از منظری غیرآکادمیک

نیم‌ا شریفی



تظاهرات آنتیووپولن، برلین، ۱۹۳۴

شکل‌دهی به الگوهای استعمار و سلطه» (ص ۴۹) «فصل دوم، نوشته ریچارد برین، شکلی از طبقه را بررسی می‌کند که با سنت وبری پیوند خورده و به کار جامعه‌شناسی بریتانیایی، جان گلدتورپ مرتبط است. در این فصل، هدف اصلی پروازند مفهومی از طبقه است که بر محور شانس‌های زندگی اقتصادی مردم و مشخصاً ویژگی مناسبات استخدایمی موجود در بازارها و سازمان‌های کار برمی‌گردد.» (صص ۲۰–۱۹)

طرح‌واره گلدتورپ در آغاز براساس تفکیک شغل‌ها بر مبنای بهره‌مندی‌ها از شانس‌های زندگی ساخته شده بود. بعدها او دو عامل دیگر را وارد کرد که اتفاقاً متأثر از دیدگاه مارکس است. یکی تمایز میان کسانی که مالک وسایل تولیدند و کسانی که فاقد آتند و دیگری رابطه با کارفرما. این عوامل به شکل‌گیری یک رده‌بندی یازده‌طبقه‌ای انجامید که البته با وجود تفکیک‌های متعدد نتوانست رضایت تمام تحلیل‌گران طبقه را جلب کند، چراکه به‌عنوان مثال قادر نبود جایگاه بزرگ مالکان را در رده‌بندی خود تعیین کند، زیرا ایشان از یک طرف همانند مدیران سهم قابل توجهی داشتند از مالکیت مؤسسه‌های که در آن شاغل بودند و از طرف دیگر برخلاف مدیران با هیچ کارفرمایی رابطه خدماتی نداشتند و به‌راحتی می‌شد جزء خرده‌بوزرواهایی قرارشان داد که کسب‌وکار مستقل دارند. این طرح‌واره، نظری را راجع به قلمدادکردن یک طبقه به مثابه موتور تغییرات اجتماعی با استعمار طبقاتی‌ا توسعه داد و وضعیتی طبقاتی» (ص ۶۱)

علاوه بر طبقه، روابط استخدایمی نیز بر شانس زندگی مؤثر است که شامل افزایش حقوق، حقوق بازنشستگی و تضمین امنیت شغلی می‌شود. منزلت شغلی از دیگر عوامل تأثیرگذار بر شانس‌های زندگی است.
رویکردهای نوذرکیمی
«فصل سوم، اثر دیوید کروسکی، به شرح و تفصیل نوعی تحلیل طبقاتی می‌پردازد که بر نظر او در سنت نظریه جامعه‌شناسی دورکیمی می‌گنجد. اصل راهنما این است که جایگاه‌های تفکیک‌شده درون تقسیم کار حرفه‌ای تأثیرات مشابهی بر زندگی مردم می‌گذارند. ازاین‌رو دسته‌بندی‌ها یا مقولات بسیار جزئی‌شده درون نظام‌های قشربندی، همان جایگاه‌های طبقات تلقی می‌شوند.» (ص ۲۰)
رویکرد نوذرکیمی طبقه را بر امور هویتی همچون نژاد، جنسیت و قومیت در ارزیابی‌اش مقدم می‌دارد اما خواستار آن است که «میدیریم بازار کار، درواقع به شکلی طبقاتی سازمان‌دهی شده است، البته به سطحی خردتر از آنچه سنتا پنداشته می‌شد.» (ص ۸۴) مطابق با رویه خود دورکیم می‌توان روابط میان اعضای یک صنف یا حرفه را روابط مکانیکی و روابط متقابل میان اصناف را از رانگینک فرض کرد، با این تفاوت که هر دو نوع این روابط در جامعه مدرن به وقوع می‌پیوندند و خبری از جماعت سنتی نیست. صورت‌بندی خرد در دیدگاه دورکیم قادر است صورت‌بندی طبقاتی کلی‌تر را منسوخ کند و جای آن را بگیرد؛ همچنین قادر است اخلاق حرفه‌ای را میان اعضایش تاسیس و حفظ کند؛ منازعات را حل و فصل و به‌مثابه هیات‌های نمایندگی در سیاست عمل کند. هویت‌های فردی برآمده از مشاغل به حدی تعیین‌کننده‌اند که این دیدگاه «ذات‌گرایانه» دورکیمی به ذهن متبادر می‌شود که چنین پیوندهایی هویت اصلی دارندگانشان را برمی‌سازند. به‌این‌ترتیب، زبان کلی طبقه جای خود را به زبان جزئی‌نگر صنف نگرفته است.

فصل سوم، اثر دیوید کروسکی، به شرح و تفصیل نوعی تحلیل طبقاتی

می‌پردازد که در سنت نظریه جامعه‌شناسی دورکیمی می‌گنجد. اصل راهنما این است که جایگاه‌های تفکیک‌شده درون تقسیم کار حرفه‌ای تأثیرات مشابهی بر زندگی مردم می‌گذارند. ازاین‌رو دسته‌بندی‌ها یا مقولات بسیار جزئی‌شده درون نظام‌های قشربندی، همان جایگاه‌های طبقات تلقی می‌شوند.» (ص ۲۰)

رویکرد نوذرکیمی طبقه را بر امور هویتی همچون نژاد، جنسیت و قومیت در ارزیابی‌اش مقدم می‌دارد اما خواستار آن است که «میدیریم بازار کار، درواقع به شکلی طبقاتی سازمان‌دهی شده است، البته به سطحی خردتر از آنچه سنتا پنداشته می‌شد.» (ص ۸۴) مطابق با رویه خود دورکیم می‌توان روابط میان اعضای یک صنف یا حرفه را روابط مکانیکی و روابط متقابل میان اصناف را از رانگینک فرض کرد، با این تفاوت که هر دو نوع این روابط در جامعه مدرن به وقوع می‌پیوندند و خبری از جماعت سنتی نیست. صورت‌بندی خرد در دیدگاه دورکیم قادر است صورت‌بندی طبقاتی کلی‌تر را منسوخ کند و جای آن را بگیرد؛ همچنین قادر است اخلاق حرفه‌ای را میان اعضایش تاسیس و حفظ کند؛ منازعات را حل و فصل و به‌مثابه هیات‌های نمایندگی در سیاست عمل کند. هویت‌های فردی برآمده از مشاغل به حدی تعیین‌کننده‌اند که این دیدگاه «ذات‌گرایانه» دورکیمی به ذهن متبادر می‌شود که چنین پیوندهایی هویت اصلی دارندگانشان را برمی‌سازند. به‌این‌ترتیب، زبان کلی طبقه جای خود را به زبان جزئی‌نگر صنف نگرفته است.



در فصل چهارم الیوت وایتینگر به اصول محوری تحلیل طبقاتی بی‌بر بورديو، جامعه‌شناس فرانسوی، می‌پردازد. در چارچوب تحلیل بورديو، طبقه با توجه به تنوعی از ابعاد «سرمایه» تعریف می‌شود، آنجا که سرمایه همچون فضایی چندبعدی می‌برهیزد، درعین‌حال از روش‌های گتی به کلی غافل نیست و ترکیبی از روش‌های کیفی و کمی را در مطالعات خود به کار می‌بندد.

«او سرمایه را «مجموعه‌ای از منابع و قدرت‌های عملاً قابل استفاده» می‌داند. مضاف بر این او اصرار دارد که سرمایه انواعی دارد که نمی‌توان آنها را ذیل یک مفهوم کلی واحد گنجانده» (ص ۱۳۲). بورديو از یک طرف «جایگاه‌های موجود در نظام شغلی را براساس حجم کل سرمایه (اقتصادی و فرهنگی) و اشغال‌کنندگی آن جایگاه‌ها در تفکیک می‌کند» (ص ۱۳۳) و از طرف دیگر به‌طبقه‌های هر طبقه را بر حسب «فراوانی نسبی سرمایه‌های اقتصادی

اندیشه

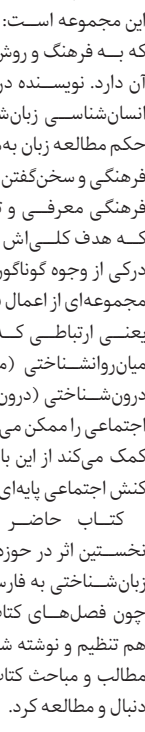
روبوو

زبان: ذخیره‌ای فرهنگی

انسان‌شناسان در اوایل قرن بیستم در ایالات متحده پژوهش دربارهٔ زبان در ارتباط با فرهنگ و بافت‌های اجتماعی زندگی روزمره را آغاز کردند. این پژوهش‌ها در حوزه میان‌رشته‌ای «انسان‌شناسی زبان‌شناختی» در اواخر قرن گذشته و قرن حاضر به‌عنوان شاخه‌ای از علم انسان‌شناسی تدوین و معرفی شد. منظور از میان‌رشته‌ای‌بودن علم حاضر این است که عمده حوزه تحقیقش برگرفته از رشته‌های علمی مستقل از یکدیگر است:

به‌ویژه دو حوزه زبان‌شناسی و انسان‌شناسی. ذکر این مهم ضروری است که شاخه مذکور با «زبان‌شناسی انسان‌شناختی» و کاره‌های کسانی چون جورج لیکاف متفاوت است. در این راستا، کار «انسان‌شناسی زبان‌شناختی» بررسی چگونگی تأثیر زبان بر حیات اجتماعی است. همچنین بررسی می‌کند زبان چگونه ارتباطات بشری، اشکال هویت اجتماعی و عضویت در گروه‌های اجتماعی را به وجود آورده، به عقاید فرهنگی و ایدئولوژی‌ها سازمان داده و بازنمایی فرهنگ مشترک میان جهان‌های طبیعی و اجتماعی را گسترش داده است. اما علم حاضر در چند دهه گذشته تغییر و تحول چشمگیری داشته است. کتاب «انسان‌شناسی زبان‌شناختی»، اثر السالندرو دورانتی، که به‌تازگی از سوی نشری منتشر شده، یکی از اولین کتاب‌هایی است که ضمن طرح موضوعات مختلف در حوزه‌های زبان و فرهنگ، اصول و رویکردهای این حوزه را به نحوی قابل‌فهم تشریح و برخی از ویژگی‌های اساسی این تغییر تحول را معرفی می‌کند. ازاین‌رو، هدف اولیه کتاب توصیف هویت مستقل و نیز شرح اهمیت آن در ارتقای درک ما از زبان است. در کنار این هدف، کتاب حاضر کوشیده به‌جای نوشتن رساله‌ای جامع در معرفی انسان‌شناسی زبان‌شناختی و تاریخچه و سیر تحول آن، گزینشی عمل کرده و از طرح عناوین و موضوعاتی اجتناب کند. تأکیدی که در این کتاب با تاریخچه، منطق و نظام اخلاقی پژوهش می‌شود، در زبان‌شناسی نامعمول است، اما در میان انسان‌شناسان امری معمول.

چراکه به باور نویسنده هر دو گروه مدت‌های مدیدی با سیاست‌های مربوط به عرضه نتایج تحقیق و تأثیر آن بر جوامع مورد مطالعه سروکار داشته‌اند. کتاب حاضر از یک نظر دیگر هم مکمل سایر کتاب‌های این مجموعه است: از نظر توجهی که به فرهنگ و روش‌های مطالعه آن دارد. نویسنده در این کتاب، انسان‌شناسی زبان‌شناختی را در حکم مطالعه زبان به‌مثابه ذخیره‌ای فرهنگی و سخن‌گفتن به‌مثابه عملی فرهنگی معرفی و تعریف می‌کند که هدف کلی‌اش فراهم‌آوردن درکی از وجوه گوناگون زبان به‌مثابه مجموعه‌ای از اعمال فرهنگی است، کتاب حاضر را می‌توان میان‌روانشناختی (میان‌فردی) و درون‌شناختی (درون‌فردی) از نظم اجتماعی را ممکن می‌سازد و به افراد کمک می‌کند از این بازنمایی‌ها برای کنش اجتماعی پایهای استفاده کنند. نخستین اثر در حوزه انسان‌شناسی زبان‌شناختی به فارسی دانست و چون فصل‌های کتاب مستقل از هم تنظیم و نوشته شده‌اند، می‌توان مطالب و مباحث کتاب را گزینشی دنبال و مطالعه کرد.



«در فصل ششم، یان پاکولسکی، بنیان‌های آنچه را که می‌توان اصطلاحاً «تحلیل پساست طبقه‌ای» نامید، بسط داده است. او معتقد است که طبقه، به‌ویژه آنگونه که در سنت مارکسیستی یا وبری فهم می‌شود، دیگر مقوله تجربی مفیدی نیست. نابرابری می‌تواند همچنان مسئله حایزاهمیت باشد اما از این دیدگاه، نابرابری می‌برهیزد، درعین‌حال از روش‌های گتی به کلی غافل نیست و عده‌ای از جامعه‌شناسان، به واسطه ضعف مفصل‌بندی اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر، صورت‌بندی طبقاتی نیز رو به ضعف نهاده است. «طبقه پدیده‌ای بنیادا اقتصادی است که در الگوهای «گروه‌بندی» اجتماعی بازتاب یافته و جایگاه طبقاتی بر آگاهی اجتماعی، هویت و تضاد تأثیر دارد و اینکه طبقه در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی صورت‌هایی از کنش می‌آفریند که قادر به دگرگون‌کردن سرمایه‌داری اند.» (ص ۲۰۱–۲۲۱)

ادامه در صفحه ۱۱

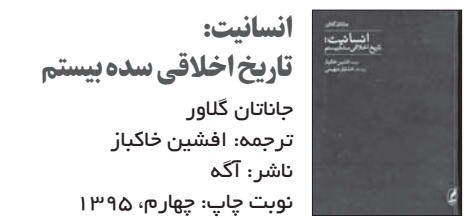
بررسی

اخلاق جنایت

جنایت چیست؟ شکل جمعی آن چه فرق‌های کیفی و کمی با شکل فردی آن دارد و وظیفه اخلاق در قبال جنایت و جلوگیری از آن چیست؟ آیا اخلاق جنایت‌پرو وجود دارد؟ چه سنت‌های اخلاقی‌ای می‌توانند جامعه را در مسیری هموار به دور از سدرکردن غیرانسانی مسیر دیگران یا گرفتن جان آنها به پیش ببرند؟

سده بیستم سده‌ای است که نام آن بیش از هر چیز با دو جنگ جهانی، نسل‌کشی در ویتنام، کشتار کامبوج، انقلاب فرهنگی ماو و تصفیه‌های استالینیستی عجین شده است. آیا به‌راحتی می‌توان از آنها صرف‌نظر کرد و از شکل‌گیری صورت‌های نوین جنایت – که هم‌اکنون شاهد انواع گسترده‌ای از آن در قرن بیست‌ویکم هستیم – اجتناب کرد؟ کتاب «انسانیت: تاریخ اخلاقی سده بیستم» که چاپ چهارم خود را پشت‌سر می‌گذارد، گذری شبه‌ژورنالیستی بر وقایع مخاطره‌آمیز قرن بیستم دارد. «سخن‌گفتن از مقاومت‌های سده بیستم به‌نوعی گمراه‌کننده است، اینکه تنها در سده بیستم شاهد وحشیگری و بربریت هستیم، افسانه‌ای بیش نیست: کل تاریخ بشر سرشار از جنگ، قتل عام، شکنجه و مقاومت است. می‌توان گفت که در بیشتر بخش‌های جهان، تغییرات صد سال گذشته فضایی روانی خلق کرده که انسانی‌تر از گذشته است.» (ص ۳۲) با وجود این نمی‌توان نام‌هایی چون هیتلر را به آسانی به ورطه فراموشی سپرد. به گفته کانت، انسان غایبی است در خود. آنچه امروز می‌بینیم آن است که شکنجه غایتی در خود است، نه انسان و انسان‌ها برای کسب لذت و نه کنش اسرار نظامی یا سیاسی دست به شکنجه می‌زنند. در طول جنگ جهانی دوم، بریتانیایی‌ها به این نتیجه رسیده بودند که تمرکز حملات هوایی بر تأسیسات نفتی کارایی بیشتری دارد؛ اما شاید بر حسب همان احساسات انتقام‌جویانه به مراکز شهری حمله می‌برد. «در سال ۱۹۴۲، لرد چارلد می‌گفت که اهداف اصلی باید خانه‌های کارگران باشد. خانه‌های افراد طبقه متوسط که تراکم کمتری دارند، بمب‌ها را هدر می‌دهند.» (ص ۱۵۲) البته توجیهاتی نیز وجود داشت، مانند اینکه حملات هوایی به مراکز شهری روحیه میزد و در هم می‌شکند؛ اما همواره مواردی خلاف این نیز وجود داشت و ژرمن‌ها را بر ادامه جنگ مصمم‌تر می‌کرد. اما هیتلر چگونه به قدرت رسید؟ شاید اتفاقی نادر در تاریخ اروپا به وقوع پیوست که طی آن، هریک از طرفین تنازع – لیبرال‌ها و مارکسیست‌ها – در او چهره‌ای دیدند که قادر است صرفانجام دهد. انسان‌ها را به زانو درآورد یا علی‌الاصول فرقی با این حریف شیطان ندارد. طرفین معتقد بود فرقی میان هیتلر و چمبرلین وجود ندارد و هر دو تباری امپریالیستی دارند؛ ازاین‌رو، جنگ میان آنها را به فال نیک می‌گرفت. از طرف دیگر «در بریتانیا و فرانسه، برخی از کسانی که راست‌گرا محسوب می‌شدند، به ظاهر پذیرفته بودند که هیتلر بهایی است که باید برای پرهیز از کمونیسم پرداخت.» (صص ۹۸–۴۸)

البته هیچ‌یک از طرفین دعوا پرونده پاک نداشتند. از سویی بمباران‌های سداد و مازوخستی بریتانیایی‌ها بود که شرح آن رفت و از طرف دیگر تصفیه‌های استالینی که نزدیک‌ترین افراد به خود حتی بوخارین را نیز از دم تیغ گذراند؛ اما هیتلر و اطرافیانش نیروی انتقام‌جو به‌وجود آورده بودند که بیش از هر جنایت دیگری بر طبل انتقام می‌کوبید و دشمنان خود را حشره، میکروب و بیماری می‌نامید و از ارائه هرگونه تخفیفی در مجازات نسبت به ایشان ظفره می‌رفت، «تودور اودرون و همکارانش به پژوهش روان‌شناسی فاشیست‌ها



بالقوه پرداختند. براساس این پژوهش چنین افرادی اغلب شخصیتی اقتدارگرا داشتند که ویژگی آن خشکی و انعطاف‌ناپذیری اندیشه و رفتار، تأکید بر قدرت و اراده به‌جای تخیل و نرمی، اندیشه‌های خرافی، پیروی دقیق از ارزش‌های متفاوت و حمله به ناقضان ارزش‌ها بود.» (ص ۵۲۸) در آلمان نازی «فکر نقادانه بسیار دشوار بود، درحالی‌که برخی از استقلال و توانایی تردید اعجاب‌انگیزی برخوردار بودند، کفه ترازوی اندیشه اکثریت به سمت باورهای سنگینی می‌کرد که پیرامون آنان را احاطه کرده بود. می‌توان در برابر این وضعیت مقاومت کرد؛ ولی هر چه این انبوه باورها عظیم‌تر باشد، مقاومت نیازمند قدرت بیشتری است.» (ص ۶۰۳) ناگفته نماند که گروهی از فاشیست‌های بیرو هیتلر خود را از طرفداران کانت می‌شمردند. «کانت عمل بر مبنای احساس همدردی با دیگران را به‌جای وظیفه، تمایل می‌دانست و چنین کاری را به‌لحاظ اخلاقی بی‌ارزش می‌شمرد. نازی‌ها نسخه ترسناکی از این اخلاق سختگیرانه و بسته را تولید کردند.» (ص ۵۹۲) شاید در اینجا بیش از هر چیز به یاد گفتار لکان در هم‌ز خواندن کانت و ساد می‌افتیم، گرچه نمی‌توان فراموش کرد که این هم‌زاری قابل فروکاست به تحلیل سست نازی‌ها نیست و به‌آسانی نمی‌توان آنها را پیرو ساد یا نچیل دانست– آن‌گونه که نویسنده کتاب بارها تکرار می‌کند. شاید یکی از عبرت‌انگیزترین اتفاقاتی که در قرن بیستم افتاده، ماجرای کوبا باشد که دو ابرقدرت تا آستانه جنگ جهانی دیگری پیش رفتند. به گفته گلادرد، از آنجا که کندی (رئیس جمهور آمریکا) در آن زمان کتاب تازه انتشاریافته راباربا تاکمن (نویسنده‌ای ماه اوت) را درباره جنگ جهانی اول خوانده بود، سعی کرد از انجام رفتارهای خطر و عجولانه پرهیز کند. از طرف دیگر همتای او در شوروی (یعنی خروشچف) نیز از رفتارهای پرشتاب اجتناب کرد و هر دو طرف سعه صدر از خود نشان دادند و ماجرا ختم‌به‌خیر شد. همه اینها نشان می‌دهد سازوکاری اخلاقی که نسبت به انسان حساس باشد، از رفتار جمعی انتقادجویانه تن بزند و سازوکاری انتقادی در پیش گیرد، می‌تواند از جنایت به در باشد و در برابر آن قد علم کند. بعدها فروتو بر قدرت تحریمی فرد در گروه تأکید کرد و گفت قدرت تخریب یک اثرش هزار نفری به‌مراتب بیشتر از هزار کت نفر است. این‌گونه تأثیر مخرب جمع را دوباره بر سر زبان انداخت. فراموش نکنیم فرد علاوه بر آنکه در جمع قدرت تخریبی مضاعف می‌یابد، از خودش نیز سلب اراده می‌کند و تابع اراده جمع می‌شود، به‌طوری‌که اگر اکثریت قاطع افراد خواهان اعمال رفتارهای خشن باشند، اقلیت متنفذ در برابر آنها سرخم می‌کند و از ابراز مخالفت خودداری می‌کنند. اما همواره رفتارهای انتقادی نسبت به جنایت وجود داشته است. در هلند تعداد زیادی از مردم با نازی‌ها همکاری نکردند و ارتش ایتالیا نیز در بسیاری از موارد با نازی‌ها هم‌داستان نشد. این مقاومت در دانمارک نیز به‌یونانی گسترده دیده شد. اگرچه تمایل‌نداشتن جدی فیزیک‌دانان آلمانی مانند هایزنبرگر زمینه‌ای فراهم آورد تا بمب اتمی به دست آلمان‌ها ساخته نشود، سه ماه بعد همان بمب به دست لیبرال‌های آمریکایی و با کمک فیزیک‌دان‌هایی چون اینهایمر ساخته شد تا جنباتی شگرف این‌بار در شرق آسیا به وقوع پیوندد.

رویکردهای نووبری

«در تحلیل طبقاتی وبری، درست به همان اندازه تحلیل طبقاتی مارکسیستی، حقوق مالکیت و قدرت کنترل افراد بر دارایی‌های مولد، پایه مادی مناسبات طبقاتی را تعیین می‌کند. اما در تحلیل طبقاتی الهام‌گرفته از وبر، این حقوق و قدرت‌ها اساساً به سبب نحوه شکل‌دهی به شانس‌های زندگی و در رأس همه، شانس‌های زندگی در درون مولدات بازار اهمیت می‌یابند، نه به سبب شیوه‌های